بر شریعت‌مداری مردم است و تا سایر مسائل ادامه داد. نقد اخلاقی روحانیون از نقد معرفتی آنان کم‌اهمیت‌تر نیست و این کاری بود که دکتر سروش انجام دادند. اینها مربوط به ساحت روشنفکری دکتر سروش است. باید به شخصیت دکتر سروش به‌عنوان آکادمیسین نیز توجه کرد. گرچه آکادمیسین بودن و روشنفکری دو ساحت متفاوت‌اند، اما می‌توانند در یک شخص واحد به‌طور هم‌زمان تحقق پیدا کنند. در باب آکادمیسین بودن دکتر سروش، به‌نظر می‌رسد منصفانه است که بگوییم سه شاخه از شاخه‌های فلسفه، در سال‌های پس از انقلاب در ایران، با ابتکار و آغازگری ایشان شکل گرفت. نخست، شاخه فلسفه دین است که خود ایشان در درس‌هایشان همواره از آن با عنوان «کلام جدید» یاد می‌کردند، اما درواقع آنچه بیان می‌کردند، بیشتر فلسفه دین بود تا کلام. به‌هرحال فلسفه دین برای نخستین‌بار به‌صورت جدی در محافل فرهنگی ایران به‌دست ایشان وارد شد، ترویج یافت و تعمیق پیدا کرد. شاخه دوم، فلسفه اخلاق است. نخستین آثاری که به زبان فارسی در باب فلسفه اخلاق در قالب کتاب‌های کوچک و بزرگ یا مقاله به‌دست دکتر سروش نگاشته شد. شاخه سوم نیز فلسفه علم است. درست است که بعدها افرادی آمدند و در هریک از این شاخه‌ها، چه‌بسا تحقیقات و مطالعات گسترده‌تری انجام دادند، اما مسئله اصلی، مسئله ابتکار عمل و آغازگری است. ازاین‌منظر باید گفت که دکتر سروش در این سه‌شاخه از فلسفه بی‌رقیب بودند. البته دکتر سروش مباحثی را در شاخه‌های دیگری از فلسفه نیز گاهی مطرح کرده بودند، اما درجه اهمیت چندانی نداشت. برای مثال بحث‌هایی در باب فلسفه، منطق یا حتی معرفت‌شناسی نیز گاه‌وبیگاه از سوی ایشان ـ به‌عنوان یک آکادمیسین ـ طرح شده بود. موضوع دیگر، ترویج نوعی نگرش عرفانی است. من البته نگرش عرفانی را با وجود تمام نقدهایی که به آن شده، مطرح می‌کنم و کاملاً به آن نقدها توجه دارم، اما به‌هرحال معتقدم که نگرش عرفانی، فی‌حد ذاته، نگرشی است قابل تحسین و ستایش. این نگرش عرفانی به‌دست دکتر سروش به‌ویژه با تأکید بر نگرش عرفانی مولانا جلال‌الدین بلخی رواج یافت. فکر می‌کنم این تلاش‌ها در تهذیب فضای اخلاقی کشور ما ـ به‌ویژه در میان جوانان ـ تأثیرگذار بوده است. همه کسانی که پس از انقلاب علاقمند به مطالعه عرفان به‌طور عام و عرفان اسلامی به‌طور خاص، به‌ویژه عرفان مولانا شده‌اند، ازاین‌حیث وامدار ایشان هستند. واقعیت این است که با وجود تمام اهمیتی که برای ایشان قائلم و اینکه به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم بپذیرم که شأن و حرمت ایشان در جایی مورد تردید یا خدشه قرار گیرد، به دو جهت با آرای ایشان موافق نیستم. نخست اینکه، برای پروژه روشنفکری دینی، مجموعه‌ای از پرسش‌های بی‌پاسخ، مسائل لاینحل و مشکلات غیرقابل رفع قائلم. ازاین‌رو صریحاً معتقدم که پروژه روشنفکری دینی به جایی نخواهد رسید. از جزئیاتی که روشنفکران دینی مطرح می‌کنند، بصیرت‌هایی حاصل می‌شود، اما کلیت پروژه روشنفکری دینی، دفاع‌پذیر نیست. در باب آرای خاص و متأخر ایشان نیز، صادقانه بگویم که در سال‌های اخیر، آرائی که از ایشان شنیده‌ام یا مطالعه کرده‌ام، برای من قابل پذیرش نبوده است. البته اختلاف‌نظر میان دو انسان، امری طبیعی است. از نظر من، اینکه قرآن را «روایت رؤیاهای رسولانه» بدانیم، پذیرفتنی نیست. مباحثی که ایشان در باب دین و قدرت مطرح کرده‌اند نیز چنین است. از همه این‌ها مهم‌تر، ربط و نسبتی است که دکتر سروش در دو سال اخیر میان حقیقت و اجماع مطرح کرده‌اند؛ نسبتی که به‌نوعی به نسبی‌گرایی می‌انجامد. این نسبی‌گرایی، معرفت و ارزش و تکلیف را در معرض قرار می‌دهد. اگر کسی این نسبی‌گرایی را به‌طور جدی بپذیرد، از حیث معرفتی و ارزشی و وظایف اخلاقی، دچار مجموعه‌ای از مشکلات خواهد شد؛ مشکلاتی که نه ازمنظر حق‌بودن و نه از منظر مصلحت‌داشتن، آن‌گونه نیستند که برخی گمان کرده‌اند. آرزوی طول عمر برای ایشان دارم و واقعاً به زبانی دیگر، تنها درخواستی که دارم ـ به تعبیر شاعر ـ این است که: «من از تو هیچ نخواهم، جز آنکه دیر بپایی.»

حقی بزرگ بر گردن ملت ایران دارد

محمدمجتهد شبستری
فقیه و پژوهشگر الهیات

دوستی پرخاطره و پرمباحثه من با جناب دکتر عبدالکریم سروش، قدمتی تقریباً ۵۰ ساله دارد. در سفر و حصر بسیار با هم بوده‌ایم و سخنان گوناگون با یکدیگر گفته‌ایم. اکنون که به علت دوری طولانی مدت ایشان از وطن و ازطرف دیگر سفر نکردن من به خارج از کشور، دیری است که این دوست گرامی و عزیزم را ندیده‌ام، دلتنگ ایشان هستم. امیدوارم این فراقت، سال‌های طولانی دیگری به طول نیانجامد و درآینده‌ای نه‌چندان دور علاقه‌مندان ایشان جمال ایشان را در ایران زیارت کنند. دکتر سروش پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، خدمات بسیار پرارزشی به فرهنگ علمی و سیاسی کشور ما ارائه کرده است. ایشان که استاد فلسفه است، در مقابله با استبداد دینی و ترویج آزاداندیشی، گرامیداشت حقوق انسان و پروراندن خیل عظیمی از آزادیخواهان در ایران، حقی بزرگ بر گردن ملت ایران دارند. ولادت باسعادت دکتر عبدالکریم سروش را به خود ایشان و همه علاقه‌مندان به فرهنگ، علم و فلسفه کشور تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم سال‌های طولانی دیگر، ایشان با کمال صحت، سلامت، نشاط و شادکامی به تلاش‌های علمی خود ادامه دهند.

دموکراسی و آزادی بدون علم ممکن نیست

عبدالکریم سروش
نویسنده و پژوهشگر فلسفه

چه دارم بگویم جز یک دنیا تشکر همراه با یک دریا خجلت و شرمندگی و البته امتنان از همه عزیزان، از گردانندگان، مدیران و مبتکران این گردهمایی و از یکایک اساتید بسیار بزرگواری که در جلسه حضور داشتند و با سخنان نیکوی خودشان و نقدهایشان، مرا مرهون منت و رحمت و معرفت خود کردند. این جلسه بر من سخت نگذشت به‌این‌دلیل که لطف عزیزان تنها تجلیل نکردند، بلکه معرفت‌ورزانه و آموزنده سخن گفتند، بر نقاط قوت انگشت نهادند، بر نقاط ضعف اشاره کردند، مرا راهنمایی کردند و نکته‌هایی که در کار من کاستی دارد، بازنمودند و ارشاد نمودند تا در بقیت عمرم، اگر باشد، توجه و اهتمام بیشتری داشته باشم و کاستی‌ها را در حد توان جبران کنم. سخن بسیاری برای گفتن ندارم. ابتدا باید بگویم که «۸۰ سالگی و ما ادراک ۸۰ سالگی». امیدوارم عزیزان به این سنین برسند و از آن هم درگذرند و در تجربه بنده هم مشارکت کنند. خدا را حقیقتاً شاکرم، به‌هرحال در این مدتی که به من فرصت داده شد تا در این دیار فانی جولانی داشته باشم و گردش و چرخش کنم، بحمدالله مجال داشتم که با نیکوان، نیکوکاران و اندیشمندانی مصاحب و مجالس باشم و از آن‌ها بیاموزم. این مصاحبت‌ها بوده که در من اثر گذاشته و مرا پرورده و به وضعیت کنونی درآورده که جای شکر دارد. شکر است هم از پدر و مادرم، هم از معلمان پیشینم در دبستان، دبیرستان، دانشگاه و مخصوصاً کسانی که مرا تشویق کردند، اهتمام ورزیدند و حتی دغدغه مالی مرا زدودند و باعث شدند که به خارج از کشور بروم. رفتن به انگلستان و تحصیل در آنجا نقطه‌عطف عظیمی در زندگی‌ام بود. حقیقتاً اگر در ایران می‌ماندم با همان تعلیمات و آموزش‌های سنتی سر می‌کردم، خواه درون دانشگاه و خواه بیرون از دانشگاه، واقعاً احساس می‌کردم چیزی کم دارم. رفتن به فرنگ و چندسال در آنجا ماندن و به اندازه طاقت و توان درس‌خواندن و آشناشدن با مفاهیم جدید، برایم بسیار مهم بود و در ساختن شخصیت من تأثیر بسزایی داشت. از کسانی که دراین‌زمینه مرا تشویق و تجهیز کردند، حقیقتاً سپاسگزارم. پاره‌ای از آن‌ها اکنون از دنیا رفته‌اند، پاره‌ای دیگر هنوز هستند و من در دعاهایم آن‌ها را یاد می‌کنم و رحمت خداوند را برایشان می‌خواهم. بدون آن کمک‌ها و بدون آن نیکخواهی‌ها کار من به اینجا نمی‌رسید و من اگر قطره مرکبی بر کاغذ فشانده‌ام یا اگر کلامی از دهان من بیرون آمده، حال مدیون کمک‌های دیگران است. از پدر و مادر گرفته تا بزرگان بعدی که با آن‌ها مصاحب بودم یا از آن‌ها مستمد و مستفید بودم. وقتی چشم من به جهان جدید باز شد، درواقع با مدرنیته آشنا شدم و از همه مهم‌تر یکی از اضلاع آن یعنی علم جدید از طریق فلسفه علم و تاریخ علم آشنا شدم، برایم سرنوشت‌ساز بود. علم برایم همواره یک رکن، یک الگو و یک معیار بوده که چیزهای دیگر را با آن بسنجیم و هیچ‌گاه به حریم این امر مهم و مقدس تجاوز نکردم. دموکراسی را نیز از طریق علم فهمیدم؛ اگر جایی دموکراسی باشد، علم در آنجا آزاد است و اگر علم آزاد نباشد، دموکراسی و آزادی هم نیست. اندیشه آزاد و امثال آن زمانی پدید می‌آید که فضای آزادی داشته باشیم، فضای آزاد سیاسی داشته باشیم. همیشه از زور بدم می‌آمد؛ چه در خانواده کسی به من زور بگوید، چه زور معرفتی و چه زور سیاسی. به‌همین‌دلیل واقعاً در عالم معرفت دنبال این بودم که یک حرف زور را نپذیرم؛ و این زور اگر ازطرف دین بود، ازطرف یک اتوریته بود، ازطرف مقام بالاتر بود یا ازطریق جو، سعی می‌کردم که عقل نظری و عقل عملی را چنان به‌کار بیاندازم که زور را رفع کند. زورناپذیری در عرصه سیاست نیز مرا به همین سمت برد. تحمل جفای بر خلق و ستم بر دیگران را نداشتم و ...، البته هزینه‌هایم را هم پرداختم و از این بابت خیلی هم مشعوفم. اما ضدزور بودن، همچنان در من زنده است. وقتی زورگویی‌های اسرائیل را می‌بینم بر غزه و فلسطینیان، واقعاً بی‌تاب می‌شوم از اینکه قومی بی‌پناه خونشان ریخته شود و پناهی نداشته باشند؛ بی‌تابم می‌کند. زور گفتن گاهی لطیف‌تر و رقیق‌تر است و شکل‌های رقیق سیاسی یا معرفتی می‌گیرد. همه این‌ها برای من اهمیت دارند و همین‌رانه من بوده است. در روشنفکری دینی نیز مایلم به یک نکته کوتاه توجه کنم. در کشور ما سخن از سنت و تجدد بسیار رفته است و دائماً هم گفته شده که سنت باید فعال شود، سنت باید با تجدد آشتی کند و چنین و چنان. متاسفانه به این نکته توجه نمی‌کنند که یکی از عناصر فربه سنت ما، دین ماست. اگر می‌خواهید سنت را فعال کنید، دین باید فعال شود. آشتی‌دادن سنت با تجدد نیز با آشتی دین و سنت ممکن است. بسیاری از روشنفکران ما که لاف روشنفکری می‌زنند، از این عنصر کلان و فربه سنت پاک غافل‌اند و عده‌ای هم پاک جاهل‌اند. همین‌ها فکر می‌کنند که برای آینده این کشور می‌توانند کاری بکنند و طرح بریزند. حرف من این است که روشنفکری دینی همان پروژه سنت- تجدد و فعال کردن سنت است. خواهش می‌کنم که افراد به کلمه‌ها حساس نباشند. اگر عبارت «روشنفکر دینی» را نمی‌پسندند، کلمه‌دیگری جای آن بگذارند. به عبارات گیر ندهید. باید قبول کنیم مجموعه‌ای از افراد هستند که درد دین دارند، سنت دینی را مهم می‌شمارند و برای فعال کردنش کار می‌کنند، استخراج می‌کنند و درعین‌حال با مدرنیته نیز آشنا هستند. به‌گمانم پلی که این‌ها می‌سازند، استوارتر است از پلی که با یک‌وجهی‌نگری ساخته می‌شود. درعین‌حال این موضوع، پروژه‌ای ایرانی است. چراکه ایرانیت ما با اسلامیت ما عجین شده و کسانی که دراین‌زمینه کار می‌کنند، درآن‌زمینه هم کار می‌کنند. راه البته بسته نیست، هر کسی می‌تواند مراد و مقصد خود را دنبال کند.

سخنانم را علاوه بر تشکر با این رباعی خیام به‌پایان می‌برم:

یک چند به کودکی به استاد شدیم / یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید / از خاک در آمدیم و بر باد شدیم

به دین و جهان امروز است. سروش با الهام از سنت غزالی می‌کوشد تا نسبت میان سنت اسلامی و مدرنیته را ازمنظر اصلاح دینی و بازسازی اخلاقی اندیشه اسلامی، صورت‌بندی کند. اهمیت این مقایسه در آن است که هر دو متفکر ـ یعنی غزالی و سروش ـ در بستر بحران‌های معرفتی و اخلاقی زمانه خود، تلاشی آگاهانه برای پیوند میان عقل، معنویت و تجربه دینی داشته‌اند؛ پیوندی که می‌تواند الهام‌بخش مواجهه امروز ما با چالش‌های جهان مدرن باشد. سروش در آثار خود تلاشی نظام‌مند برای آشتی‌دادن عقلانیت، اخلاق و معنویت سازمان داده است؛ پاسخی به بحران معرفتی و وجودی دین در جهان مدرن. بحرانی که در ایران معاصر، نه‌تنها حوزه معرفت دینی، بلکه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و کلیت فضای فرهنگی جامعه را با چالشی بسیار جدی روبه‌رو کرده است. من در آن نوشته به‌تفصیل به تفسیر دکتر سروش از اندیشه امام محمد غزالی پرداخته‌ام، اما در پایان سه‌دستاورد کلیدی سروش از این قرائت را به‌صورت فشرده جمع‌بندی کرده‌ام که مایلم در اینجا نیز با شما در میان بگذارم. نخستین دستاورد، برجسته‌سازی اخلاق و تجربه دینی در برابر فقه‌محوری سنتی است؛ رویکردی که به‌جای تمرکز انحصاری بر احکام، بر ساحت‌های درونی، اخلاقی و زیسته دین تأکید می‌کند. دومین دستاورد، پذیرش تحول‌پذیری معرفت دینی و تأکید بر ضرورت گفت‌وگوی مستمر میان دانش دینی و علوم انسانی است؛ گفت‌وگویی که امکان فهم پویاتر و تاریخی‌تر از دین را فراهم می‌کند. سومین و آخرین نکته، گسترش امکان اصلاح دینی در افقی است که در آن سنت و مدرنیته، نه در تقابل، بلکه در گفت‌وگویی انتقادی و سازنده با یکدیگر قرار می‌گیرند.

شناسه آگهی: ۲۰۷۲۶۸۶

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان شمالی - اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک شیروان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۱۰۵۹/۱۴۰۴ کلاسه ۱۴۰۴۱۱۴۴۰۷۱۱۴۰۰۰۵۴۴ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیروان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی خانم شهربانو اژدری به شماره شناسنامه کد ملی ۰۸۲۹۳۰۱۸۸۷ صادره فرزند در شش دانگ زراعی بدین صورت که مساحت ۵۰۶/۰۳ متر جزء پلاک ۳۵۲ و ۳۵۳ فرعی از ۲- اصلی ناحیه ۴ از محل مالکیت علی‌اکبر اژدری (قسمتی از مالکیت وی) واقع در خراسان شمالی بخش ۵ حوزه ثبت ملک شیروان محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۴/۰۹/۲۴ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۴/۱۰/۰۹

محمد زارعی - رئیس ثبت اسناد و املاک

ادامه یادداشت سردبیر

حاکمان و فقیهان اما بر این گفتار نو می‌خروشیدند و با ابزارهای خود، از فتوا تا اقتدار و تحکم در سرکوب آن می‌کوشیدند؛ اما به قول مولانا، سرکنگبین‌شان صفرا می‌نمود و روغن بادام‌شان خشکی. چه، از قضا غافل بودند و نوای ضرورت تغییر نمی‌شنودند. چنین بود که هر چه در کار می‌کردند، بومرنگ‌وار به سوی خودشان بازمی‌گشت و آتش خشم‌شان اسباب روشنی بیشتر و گرمای فزون‌تر تنور سروش و کیان می‌گشت. منکران و مخالفان حکومت دینی اما، از در بی‌رنگ کردن حنای سروش برآمدند. اینجا و آنجا می‌نشستند و می‌گفتند این حرف‌های ظاهراً نو، متاعی نیست که به کار آید و دردی را شفا سازد؛ چراکه هر چه هست، دارویی است که گرچه ظرف و لعابی نو دارد، اما از همان دکان عطاری بیرون آمده که پیش از این، اسلام انقلابی شریعتی و [امام] خمینی. می‌پرسیدند این سروش مگر همان نیست که با حکم رهبر وقت انقلاب، انقلاب فرهنگی راه انداخت و استاد و دانشجو را از دانشگاه بیرون انداخت؟ چنین بود که منکران و دین‌ناباوران، مردمان و به‌ویژه جوانان را فرامی‌خوانند به خریدن کالای دکان خود که هرچه باشد، مایه دین در آن نیست و می‌گفتند مگر دین چیست، جز افیون توده‌ها؟ سروش و کیان اما در میانه دو لبه قیچی حاکمان و فقیهان از یک‌سو و منکران و دین‌ناباوران ازدیگرسو، کار خود می‌کردند و با اتکا به جامعه جوان و تغییرخواه پس از جنگ، راه نو می‌نمودند و نور راه می‌افروختند. در برابر شریعت‌گرایی حاکمان و فقها، از امکان تئوریک بسط شریعت می‌گفت و دوری از قبض. در برابر منکران و مخالفان حکومت دینی که متاع دکان او را نسخه جدیدی از داروی کهنه اسلام سیاسی می‌دانستند، می‌گفت و می‌نوشت که دین فربه‌تر از ایدئولوژی است و بازار آن فراتر از دکان اسلام سیاسی. اقبال به مجلاتی چون کیان و مجامعی چون سخنرانی‌های سروش و مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان، نشان از آن داشت که تحکم سنت‌گرایان و طعنه دین‌ناباوران نشان می‌داد راه روشنفکری دینی، همراهان و یاران بسیار یافته است. اما زمانی نفوذ و ریشه زدن این راه و فکر نو بیش از پیش رخ نمود که رخداد دوم‌خرداد رخ داد. حالا سروش و حلقه کیان، همچون مغز متفکر اصلاح‌طلبی دینی و سیاسی بر فضای ایران سایه انداخته بود. دشمنان اصلاح‌طلبی سیاسی خاتمی البته همان مخالفان اصلاح‌طلبی دینی سروش بودند. هم آنان که سروش را به خاطر سابقه در انقلاب فرهنگی می‌نواختند و او را نسخه جدید دکان اسلام سیاسی می‌شناختند، دوم‌خرداد را نیز «فتنه خاتمی» و شعبده جدید حکومت دینی می‌خواندند. اهمیت سروش و خاتمی (به‌عنوان نمادهای اصلاح‌طلبی دینی و سیاسی) اتفاقاً در همین بود که در انقلاب اسلامی و اسلام سیاسی، ریشه و پیشینه داشتند؛ اما بر همان ریشه کهنه، جوانه‌های نو رستند و پیشینه خویش را به نقد نشستند. این کنش، در ذات خود واجد ارزش بود. اصلاح‌طلبان دینی و سیاسی اگر می‌خواستند، می‌توانستند در بلوک قدرت و حصار امن سنت بمانند و از امکانات و مواهب آن بهره بردارند. اصلاح‌گران و نواندیشان دینی و سیاسی اما چنین نکردند. تحکم سنت‌گرایان و طعنه ناباوران و مخالفان را به جان خریدند و راه نو گزیدند. پیش‌آهنگ این راه، آیت‌الله منتظری بود که احقاق حق مخالف را بر تصدی رأس حکومت ترجیح داد. جانی را به جهانی ارجح دید. دیگر اصلاح‌طلبان و نواندیشان دینی و سیاسی هم بیش‌وکم چنین کردند؛ گرچه بابت این انتخاب خطیر چندان قدر ندیدند. واکنش حاکمان و اقتدارگرایان البته روشن بود. ردصلاحیت‌ها و افشاگری‌ها و اخراج‌ها را از حکومت و دولت و حتی دانشگاه به جان خریدند. حتی پس از دوم‌خرداد که به قدرت رسیدند، یک روز آرام ندیدند. خاتمی می‌گفت هر ۹ روز یک بحران به دولت او تحمیل شده است. عبدالکریم سروش اما دست‌کم طعم یکی از این بحران‌ها را چشید و به چشم دید. سال ۱۳۷۹ زمانی که با محسن کدیور برای سخنرانی در نشست دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد می‌رفتند، در فرودگاه لشکر گروه فشار را دیدند که مغول‌وار بر آنان تاختند و تا آستانه مرگ روانه ساختند. آن چوب و سنگ‌ها که روشنفکران دینی را نشانه می‌رفت، یادآور سنگ‌هایی بود که تکفیرگران منصور حلاج را می‌زدند. او جان داد که چرا اناالحق گفته است و اینان سنگ خوردند که چرا از حق‌الناس گفته‌اند. در این میان، شاید تکه گلی که شبلی‌وار برخی همراهان دیروز و راه‌جداکردگان امروز می‌اندازند، دردآورتر باشد. آنان گویی فراموش کرده‌اند یا منفعت امروز را در این می‌بینند که راه کیان و تجربه روشن اصلاح‌طلبان را نفی کنند و به بهانه یکی دو اتفاق تاکتیکی یا رفتاری، کل راه را منکر شوند. بازگشت‌گرایان را جا دارد تذکر داد که راه اصلاح و انتخاب تحول، جز این نیست که به جای تمسک و توسل به قدرت و دخیل بستن به سنت، بازاندیشید و جای انسان و تغییر جهان را دید. سروش و اصلاح‌طلبان دهه ۷۰ چه در ساحت دین و چه عرصه سیاست چنین کردند و هنوز هم، با گذشت سه دهه راه بدیل جدی در برابر مسیر و سیره آنان هویدا نیست. اگر هم هست؛ بیراهه‌هایی است یا در جهت ارتجاع و یا در باغ‌سبزهایی ظاهری است به روی اجتماع. درهایی که روشن نیست به بهشت گشوده می‌شود یا جهنمی دیگر؟ ارزش تحول اصلاح‌طلبان (چه در پروژه فکری سروش و چه در تجربه سیاسی خاتمی) آن است که پای بر زمین واقعیت دارند و با وجود تندروی‌ها و کندروی‌ها، در کلیت به راه رفته‌اند و می‌روند و نه بیراهه. خطر آن است که سختی‌ها و ناامیدی‌ها جامعه را از راه بازدارد و به بیراهه‌های قدیم یا جدید بکشاند (چنان که در سال ۱۳۸۴ کشاند). بازخوانی انتقادی اندیشه و تجربه سروش و اصلاح‌طلبان دینی حتماً ضرورت دارد؛ اما آنچه جای فراموشی ندارد، این است که راه‌های بدیل و نسخه‌های رقیب آن را نیز به یاد آوریم و به جای قدردانستن همین حداز عافیت، بستر مصیبت نوپهن نکنیم.